

سخن دبیر این شماره

در شماره ۳۸ پژوهش‌نامه انتقادی، که نسخه برخط آن در بهار ۱۳۹۵ در اختیار خوانندگان گرامی قرار گرفت، اعلام کرده بودیم که کمیته تخصصی زبان و ادبیات فرانسه پژوهش‌گاه علوم انسانی قصد دارد در ویژه‌نامه‌های بعدی‌اش از نقد کتاب‌های منفرد فراتر رود و مجموعه آثار هریک از پژوهندگان ایرانی زبان و فرهنگ فرانسوی را در قالب پرونده‌هایی مستقل به ارزیابی بنشیند. پیش از اعلام این تصمیم، اعضای کمیته نقد و بررسی کتاب‌های دکتر محمدتقی غیائی را در دستور کار خود قرار داده بودند. دو عامل اصلی در این انتخاب نقش داشتند. نخست آن‌که آثار دکتر غیائی، بر خلاف بسیاری از دیگر تولیدات دانشگاهی در گرایش‌های مختلف زبان فرانسه، توانسته بودند خود را از حصر دانشگاه برهانند و به میان طیف‌هایی از خوانندگان عام راه یابند. دوم این‌که حوزه‌های کاری این مترجم و پژوهش‌گر به قدر کافی متنوع بودند تا هریک از همکاران ما بتواند به فراخور گرایش تخصصی‌اش مطالعه بخشی از آثار او را بر عهده گیرد و قضاوتی درخور را درباره آن‌ها اعمال کند.

انتخاب نه به آسانی انجام گرفت، نه در یک مرحله. پس از چند نشست در سال ۱۳۹۴، پرسش اولویت آثار محمدتقی غیائی همچنان مطرح بود و کمیته هنوز به صحت تصمیم خود اطمینان نداشت. نیز برخی ملاحظات و خودداری‌ها مانع می‌شدند که همه اعضا به نقد کتاب‌های این مترجم/ مؤلف رغبت نشان دهند. مهم‌ترین علت خودداری شاید کسوت کهن غیائی بود و حق استادی‌اش بر گردن برخی از همراهان. دیگران هم آرزو نمی‌کردند که حرمت این پیر ایرانی زبان و ادبیات فرانسه شکسته شود یا به جایگاه استادی او هتکی وارد آید. در همین حال، نخستین بررسی‌های فردی به موازات بحث‌های گروهی نشان داده بود که نه تنها آثار غیائی جای نقد دارند، بل از این نقد درس‌های فراوانی می‌توان آموخت که شاید به ما و دانشجویان ما در ارتقای کیفیت پژوهش‌های زبانی و ادبی کمک کنند. باری مقرر شد که کمیته در عین رویکرد انتقادی به آثار دکتر غیائی، به جنبه‌های مثبت این آثار توجه

ویژه نشان دهد و در همه حال قواعد ادب و احترام را در قبال شخص ایشان رعایت کند. در شرایطی که ختم‌ها و یادبودها جای خود را به جشن‌نامه‌ها و بزرگداشت‌ها داده بودند؛ وقتی تب زنده‌پرستی ناگهان بالا گرفته بود و هر دم از گوشه و کنار این مرز و بوم چهره‌ای ماندگار می‌روید، جفا به آموزگار کهن روا نبود.

دو رویداد در فروردین و خرداد ۱۳۹۵ ما را از تدوین جشن‌نامه برای محمدتقی غیائی معاف کردند. نخستین، بزرگداشت او بود در کتاب‌فروشی آینده به‌همت مجله بخارا؛ دیگری مصاحبه مفصل روزنامه شرق با او به مناسبت بازنشر دو عنوان از ترجمه‌هایش. این دیدارها نه تنها بر تشخیص ما مبنی بر فوریت نقد کتاب‌های دکتر غیائی صحه گذاشتند، بل برخی عناصر پیرامنی لازم برای مستند ساختن نقدها را در اختیار ما قرار دادند. در عین حال، ستایش پررنگی که در هر دو دیدار از غیائی به عمل آمد، به شکلی ناسازمند، نگاه ما را بار دیگر به کاستی‌هایی که در تألیف‌ها و ترجمه‌های او وجود داشت معطوف کرد. تصویری که بانیان این دو نشست از غیائی ترسیم کردند آن فرهیخته‌ای یگانه بود که در لحظه‌های حساس تاریخی، برترین ترجمه‌ها و ژرف‌ترین تألیف‌ها را برای «مردم» کشورش به ارمغان آورده است. باری این تصویر نه با بررسی‌های مقدماتی ما از نوشته‌های غیائی سازگار به نظر می‌رسید و نه با پاسخ‌های غیرتخصصی او به بسیاری از پرسش‌های مصاحبه‌گران^۱. اکنون کمیته می‌توانست بار دیگر به کارکرد انتقادی خود بیندیشد. ستایش‌ها می‌بایست تعدیل شوند و آثار غیائی، در تضاد میان دیدگاه‌های ما و دیگران، سرانجام ارزش واقعی خود را نشان دهند.

نمی‌توان گفت که همه اعضا همزمان به این جمع‌بندی رسیدند یا همگی با این-گونه جمع‌بندی‌ها موافق بودند. برخی همچنان در کتاب‌های غیائی به دنبال جنبه‌های مثبت می‌گشتند و چشم خود را بر نقاط ضعف می‌بستند. کمیته نیز به هیچ‌بها حاضر نبود آزادی اعضایش را محدود کند یا آنان را به کاری که نمی‌خواستند ملزم سازد. برخلاف، همگان باور داشتند که تفاوت لحن‌ها و رویکردها به چندصدایی می‌انجامد و بر غنا و جذابیت پرونده می‌افزاید. این‌ها مانع نگردید تا برخی از همکاران ما، که از دانشجویان پیشین دکتر غیائی بودند، با اقرار به این‌که کیفیت ترجمه‌ها و روش‌های آموزشی استاد در حدی نیست که شایسته نقد مثبت باشد، از ادامه همکاری با کمیته انصراف دهند. برخی دیگر نیز به بهانه‌های گوناگون از پرونده کناره گرفتند تا رو در روی پیر عرصه قرار نگیرند. بدین ترتیب نقد بخشی از کتاب‌های درسی غیائی و

همچنین بررسی ترجمه‌های او از آثار کامو، آراگون و آناتول فرانس معلق ماند. اما این تجربه بار دیگر به ما نشان داد که در جوامع علمی کشور، مرز میان روابط شخصی و ضوابط حرفه‌ای تا چه اندازه باریک است، رفتار اهالی علم چگونه ناقدان را به سکوت وامی‌دارد و نقدِ مرعوب، خواه از سر تسلیم و خواه از بیم آزار، تا کجا در لاک خود فرو رفته است.

شرایطی که مقارن با این کناره‌گیری‌ها برای کمیته پدید آمد به‌راستی بی‌بدیل بود. کشف کاستی‌های بیشتر در کتاب‌های مورد بررسی نه تنها موضع ناقد را تقویت نمی‌کرد، بل موجب سرخوردگی او می‌شد و بر احتمال توقف پرونده می‌افزود. از بنایی که فرو می‌ریزد، همواره نوعی عذاب وجدان، نوعی احساس خلأ و دل‌تنگی در ضمیر کاوش‌گر به جا می‌ماند. در خصوص آثار غیاثی اما این احساسات در سایه پرسشی قرار گرفته بودند که از آن پس هرگز ما را ترک نکرد: این بنا آیا ارزش کاوش داشت؟ پرسش بی‌شک به ساختار مستقل نوشته‌ها و ترجمه‌های غیاثی محدود نمی‌شد. مسئله این بود که آیا تحلیل ما از نگرش غیاثی به زبان، ادبیات و علوم انسانی می‌توانست به شناخت نسلی از ادیبان کشور و کشف برخی از شاخص‌های معرفت‌شناختی (épistémologique) ایرانی کمک کند یا نه. برون‌رفت از این مسئله مشروط به دو شرط بنیادی بود: یکی شناختی نسبتاً دقیق از آثار کسانی که همزمان با غیاثی به نوشتن و ترجمه کردن پرداخته بودند، دیگری فهمی کمابیش روشن از پیکر-بندی دانایی (épistème) و گفتمان‌های بزرگی که شاید مجال می‌دادند، در فراسوی ابعاد صرفاً زمانی یا تاریخی، به تعریف یک نسل اقدام کنیم. باری از این نخستین پرونده انتظار نمی‌رفت ما را به ابزار لازم برای این تعریف مجهز سازد. هنوز در گام آغازین بودیم و قرار بود تحلیل کلی ما از میراث علمی و فرهنگی معاصر در انتهای مسیر میسر گردد.

ما در حال حاضر نمی‌دانیم که آیا می‌توان محمدتقی غیاثی را نماینده نسلی از روشنفکران ایرانی یا حتی نماینده یک طرز فکر به شمار آورد یا نه. اما دست‌کم می‌دانیم که چند نسل از متخصصان ایرانی زبان و ادبیات فرانسه از تعلیمات او سیراب شده‌اند و برخی سخت از این اقبال به خود می‌بالند. فضل‌الله قدسی نه تنها از غیاثی همچون «اسوه تلاش و کوشش و پافشاری و موفقیت» یاد می‌کند، بل دوران پس از بازنشستگی غیاثی و تدریس او در دانشگاه آزاد را «پربرترین بخش زندگی حرفه‌ای ایشان» می‌داند.^۱ شهلا حائری، مترجم، نویسنده و استاد دانشگاه، زمانی شاگرد غیاثی

بوده و بعدها ترجمه‌های خود را برای او می‌برده است.^۳ شیما بهره‌مند می‌پندارد که «تمام آثار [غیائی] در عین نسبت با وضعیت روز ما از شأن آکادمیک نیز برخوردار است»^۴. دانشجویان پیشین غیائی حتی زمانی که به مشکلات کتاب‌های او پی می‌برند از نقد او می‌پرهیزند ... همین چند شاهد نشان می‌دهند که سلطه غیائی بر محیط‌های فرانسه‌زبان ایرانی هنوز رنگ نباخته است، میراث او هنوز، به‌ویژه در محیط‌های دانشگاهی کشور، جریان دارد و در حال انتقال به نسل‌های آینده است. این شواهد به‌ویژه از نوع ارث بردن ما از دستاوردهای فرهنگی نسل‌های پیشین پرده بر می‌دارند. تمجید بی‌تناسب از غیائی در مصاحبه‌های ۱۳۹۵ به‌روشنی گواهی می‌دهد که میراث فرهنگی ایرانی اغلب بدون عبور از صافی پژوهش‌های انتقادی و حتی خوانش‌های ساده نسل‌ها را در می‌نوردد. در واقع ما مناسباتی علمی و عقلانی را با خود این میراث برقرار نمی‌کنیم، بل اغلب به روابطی عاطفی و احساسی با میراث‌گذاران گردن می‌نهمیم. یا بر مردگان دل می‌سوزانیم، یا زندگان را نخوانده بزرگ می‌داریم. باری در فراسوی نامی چون غیائی (زیرا غیائی نامی بیش نیست) موضوع پرونده حاضر شاید اساساً نوع ارث بردن ما از غیائی‌ها باشد.

گذشته از این مسائل «داخلی» نمی‌توان وضعیت کسانی مثل محمدتقی غیائی را در مناسبات علمی ایران و غرب نادیده گرفت. این البته بدان معنا نیست که غیائی در سنت غرب‌شناسی ایرانی جایگاهی ممتاز یا حتی مشخص دارد. اما او دست‌کم مدعی «غرق شدن» در ادبیات فرانسه است^۵ و بر این اساس رفتارهایی ویژه را با جامعه ایرانی در پیش گرفته است. شاید نقد بتواند از کنار این ادعا بگذرد و حتی بر لحن تند برخی نوشته‌های غیائی^۶ چشم بیند. اما این‌که او خود در فرانسه بنشیند و همچنان دانشی بی‌هویت را به‌جای دانش روز اروپا به ایران صادر کند؛ این‌که او با اعلام تدریس در کشور فرانسه^۷ این تصور را ایجاد کند که مواد درسی و روش‌های آموزش ادبیات در ایران و اروپا یکسان است؛ این‌که او حتی گمان نبرد که نسل‌های امروز توانایی راستی‌آزمایی از سخنان او را داشته باشند؛ این‌که او همواره مردم را خوار شمرده باشد^۸ و امروز ناگهان نقاب مردم‌دوستی به‌چهره بزند؛ این‌که برخی با بزرگ‌داشت غیائی بر اهانت‌های او به جامعه ایرانی مَهر تأیید بکوبند و ... مسائلی نیستند که بتوان در برابر آن‌ها سکوت کرد. در این شرایط است که نقد موظف می‌شود با رجوع به مدارک و منابع اصیل، صحت ادعاها و اصالت رهاورد غیائی را بسنجد.

اگر «تمام دغدغه» دکتر غیائی ادبیات فرانسه بوده است^۹، گفتارهای این مجموعه یک دغدغه بیشتر ندارند و آن یادآوری نقش میانجی‌های زبانی و فرهنگی در ارتقای کیفیت علم ایرانی یا برعکس در رکود و حتی تنزل آن است. به ارمغان آوردن اطلاعات ناقص و تصاویر مخدوش از فرهنگ‌های دیگر فقط اسباب سوءتفاهم و گمراهی نسل‌هایی می‌گردد که می‌کوشند از انفعال علمی خارج شوند و تعاملی مؤثر، فعال و پایاپای را با کشورهای صاحب علم برقرار کنند. توقف در دستاوردهای کهنه و مفاهیم زوددهضم علوم انسانی غرب و کوچک جلوه دادن فاصله علمی میان ایران و اروپا تنها بر این فاصله می‌افزاید و تعامل فعال را به تأخیر می‌اندازد. سه کنش موازی برای تسریع این نوع تعامل ضروری به نظر می‌رسند: اعتماد جامعه به پیشتازان فرهنگی خویش؛ پاسخ شایسته این پیشتازان به آن اعتماد از راه تلاش صادقانه برای کسب و انتقال شفاف‌ترین و بنیادی‌ترین اطلاعات ممکن درباره فرهنگ‌های خارجی؛ راستی‌آزمایی از این اطلاعات با نقد علمی و سامان‌مند آن‌ها. اگر فعلاً به تشریح نقش نقد در این میان بسنده کنیم، او دست‌کم باید بپرسد که واسطه‌های فرهنگی بر اساس ۱. کدام شناخت از فرهنگ دیگری و ۲. کدام ارزیابی ۳. از کدام نوع کنجکاوی ۴. و کدام درجه از فهم ۵. کدام مخاطب ایرانی ۶. در کدام مقطع تاریخی ۷. به کدام گزینش‌ها از دستاوردهای فرهنگی غرب دست می‌زنند و ۸. به کدام راهبردها برای مناسب جلوه دادن این گزینش‌ها توسل می‌جویند.

به‌رغم تفاوت لحن‌ها و دیدگاه‌های نویسندگان، همه گفتارهای این ویژه‌نامه کمابیش از زاویه همین پرسش‌ها به آثار محمدتقی غیائی نگریسته‌اند. نخستین گفتار به کتاب شعر فرانسه در سده بیستم (ناهید، ۱۳۸۵) اختصاص یافته و دلایل گزینش اشعار این مجموعه، روش‌های محمدتقی غیائی در ترجمه آن‌ها و کارکرد مجموعه در معرفی شعر فرانسوی به مخاطبان ایرانی را مطالعه کرده است. مقاله دوم صحت، دقت و شفافیت تصویری را که غیائی از جریان‌های مختلف نقد نو به دست داده است می‌سنجد و میزان پای‌بندی او به اصل امانت‌داری در معرفی این جریان‌ها را بررسی می‌کند. در مقاله سوم، تفسیرهایی که غیائی در آغاز دهه ۱۳۵۰ به فارسی برگردانده بررسی شده‌اند؛ مؤلف بر جایگاه این تفسیرها در تاریخ نقد ادبی در ایران و نقش آن‌ها در آشنایی ایرانیان با روش‌های تحلیل اثر ادبی درنگ می‌کند. مقاله چهارم دو کتاب روش نو در آموزش زبان فرانسه (مروارید، ۱۳۷۲) و فرانسه گام به گام (مروارید، ۱۳۹۲) را با رویکردهای جدید آموزش زبان مقایسه کرده و امکانات و واژگانی،

دستوری و آواشناختی آن‌ها را سنجیده است. مقاله پنجم با بررسی ترجمه‌های غیائی از آثار امیل زولا می‌کوشد به عادات ترجمانی غیائی و ادراک او از ترجمه دست یابد. گفتار ششم نیز با نگاهی به خوانش‌های غیائی از آثار صادق هدایت، بهرام صادقی و سهراب سپهری، نوع بهره‌گیری غیائی از رویکردهای ادبی فرانسوی برای تحلیل این آثار، میزان و ماهیت فهم او از این رویکردها، ارزیابی «درون‌متنی» خود او از این فهم و در نهایت نقش این ارزیابی در شکل‌گیری روابط «من» غیائی با «مردم» را مطالعه می‌کند.

مطابق با روال همیشگی پژوهش‌نامه انتقادی، گفتارها بر اساس حروف الفبای نام نویسندگان مرتب شده‌اند. مطلب هفتم از این ترتیب پیروی نمی‌کند، زیرا به‌شکل مستقیم با پرونده محمدتقی غیائی مرتبط نیست. این مطلب در واقع پاسخ مؤلفان کتاب تاریخ ادبیات فرانسه: قرن نوزدهم (سمت، ۱۳۸۸) است به نقد این کتاب در شماره ۳۸ پژوهش‌نامه. حرمتی که این نشریه، دقیقاً به موجب رسالت انتقادی خود، برای نقد قائل است او را موظف می‌دارد که نقد نقد را نیز بشنود و آن را در نهایت بی‌طرفی و امانت‌داری به خوانندگان ارجمند منعکس کند^۱؛ حتی اگر نقد دوم از واکنش به گفتاری خاص فراگذرد و روحیه علمی نشریه را هدف بگیرد. به همین مناسبت یادآوری می‌کنیم که نیت پژوهش‌نامه انتقادی به‌منزله ارگان عمومی «شورای بررسی متون» پژوهش‌گاه علوم انسانی، و کمیته زبان و ادبیات فرانسه به‌مثابه عضوی کوچک از گروه زبان‌های خارجی این شورا، به هیچ‌رو تخریب پژوهش‌گران نیست^۱. تلاش ما به تمامی معطوف است به کشف و معرفی عواملی که پیشرفت ما در تولید علوم انسانی را کند می‌کنند و بر وابستگی علمی ما به کشورهای دیگر می‌افزایند. برای تحقق این هدف انتظار داریم که مخاطبان محترم نشریه، در عین برخورداری از حق دفاع از خود و دیگری، به حقوق نقد نیز احترام بگذارند، تنها به مقاله‌های مورد نظر خود پاسخ دهند، و به‌ویژه از اهانت به نهاد محترم پژوهش‌گاه علوم انسانی، که یکی از والاترین اهداف آن احیای نقد حقیقت‌جو و علمی است، جداً پرهیزند. این انتظار از نظر ما طبیعی است، زیرا آنان که در مسیر تولید علم گام بر می‌دارند؛ آنان که علاوه بر منافع فردی خود قدری نیز به نیازهای عمومی جامعه و جایگاه علمی ایران در دنیا می‌اندیشند بهتر از ما می‌دانند که خاموشی نقد حاصلی جز عقب‌ماندگی و رکود علمی نخواهد داشت.

م. مهیمنی
مهرماه ۱۳۹۶

پی‌نوشت

۱ رجوع شود به احدیان، پریسا (۱۳۹۵)، «دیدار و گفت‌وگو با محمدتقی غیائی»، مجله فرهنگی و هنری بنخارا: bukharamag.com.1395.01.13205.html و بهره‌مند، شیما (۱۳۹۵)، «ادبیات یعنی یکه خوردن» (گفت‌وگو با محمدتقی غیائی، به مناسبت بازنشر دو کتاب *هفته مقدس* و *خداایان تشنه‌اند*)، روزنامه شرق، شماره ۲۵۸۹، سوم خرداد ۱۳۹۵: <http://www.sharghdaily.ir/News/93420>. جدا از سخنان غیرفنی غیائی در خصوص نقد و ترجمه و آموزش زبان، یا روایت ساده‌وار او از تحصیلات دانشگاهی و روند نگارش رساله دکتری‌اش (احدیان، ۱۳۹۵)، جا دارد بر بخش‌هایی از مصاحبه‌ها درنگ کنیم که او درباره تاریخ ادبیات فرانسه و ادبیات امروز این کشور اظهار نظر می‌کند. غیائی با تأکید بر این که ادبیات اخیر فرانسه از «خلاقیت و نوآوری و ابتکار» تهی است و «به درد مردم و کارگر و بزرگر و این‌ها نمی‌خورد» یکی از یافته‌های جدید خود را این‌گونه شرح می‌دهد: «از دریافت تازه‌ام برایتان بگویم. ضمن تدریس تاریخ ادبیات متوجه شدم که قرن‌ها همه ضد همدیگرند. قرون وسطی می‌آید، علیه‌اش رنسانس می‌آید. رنسانس افراط می‌کند، قرن هفدهم که قرن اخلاق و دین است، خیلی محکم و سفت از پس آن فرا می‌رسد. قرن هجدهم هم که قرن ولتر و منتسکیو و روسو است و بحث قانون و حقوق بشر و اومانیسم. قرن نوزدهم دوران رمانتیسم است که چندین مکتب می‌آید و از بین می‌رود. و بعد هم که قرن بیستم. اما در قرن اخیر و ادبیات معاصر فرانسه به قول جلال آل احمد چیز دندان‌گیری پیدا نمی‌شود» (بهره‌مند، ۱۳۹۵). به‌راستی آیا عجیب نیست که کسی پس از چهل سال تدریس تاریخ ادبیات فرانسه در ایران و سپس در خود فرانسه (!) (بهره‌مند، ۱۳۹۵) تازه به ضدیت قرن‌ها و مکاتب ادبی پی برده باشد و آن را چنین خام و ناقص بیان کند؟ کیست که نداند کشف جدید غیائی در واقع دریافتی بدوی از دیالکتیک تاریخی هگل است که او به هر دلیل از نامیدن آن می‌پرهیزد؟ وانگهی در همین خوانش دیالکتیکی، تضاد بین سده‌های هجدهم، نوزدهم و بیستم دقیقاً کجاست؟ چگونه می‌توان قرن هفدهم را چنین «محکم و سفت» قرن اخلاق و دین نامید و صورت‌های گوناگون اخلاق‌گریزی و کافرکشی را دست‌کم نزد بورلسک‌ها (burlesques) و بی‌بندوباران (libertins) نادیده انگاشت؟ کدام اخلاق علمی و کدام رسالت آموزگارانه غیائی را مجاز می‌دارند که کل ادبیات معاصر فرانسه را در یک جمله انکار کند و برای نمونه حتی از یک نویسنده معاصر فرانسوی نام نبرد؟ بازگشت غیائی به گفتمان چپ مارکسیست دهه ۱۳۵۰ و شعارهای دیرهنگام او در دفاع از کارگر و بزرگر جز زمان‌پریشی و گریز از بحث تخصصی ادبی چه معنای دیگری می‌تواند داشته باشد؟ همه این پرسش‌ها در دو پرسش اصلی خلاصه می‌شوند: آیا استانداردهای فکری غیائی مناسب روزگار ما هستند و آیا می‌توان به شناخت او از فرهنگ و ادبیات فرانسوی اعتماد کرد؟ پاسخ گفتن به پرسش‌هایی از این دست بدون تعیین معیار و بدون

رجوع به الگوهای نظری معتبر امکان‌پذیر نیست. این‌جا در نهایت اختصار به دو الگوی فکری اشاره می‌کنیم که غیائی قاعدتاً می‌بایست آن‌ها را بشناسد، زیرا هم در حوزه‌های مورد نظر او (تاریخ ادبیات و رابطه ادبیات و سیاست) قلم زده‌اند و هم برخی از مهم‌ترین آثارشان هم‌زمان با اقامت‌های او در فرانسه منتشر شده‌اند. اولی میشل فوکو است که مقارن با تحصیلات غیائی در پاریس در دهه ۱۳۴۰ خورشیدی (۱۹۶۰ میلادی) کتاب معروف *واژه‌ها و چیزها* (۱۹۶۶) را به چاپ می‌رساند. فوکو در این کتاب چهار قرن از تاریخ اروپا را بر اساس دو جهش بزرگ معرفت‌شناختی بازخوانی می‌کند که به‌موجب آن‌ها دانایی جادویی و خرافاتی مبتنی بر عنصر شباهت (similitude) در قرن شانزدهم، نخست جای خود را، در آغاز سده هفدهم، به دانایی مبتنی بر عنصر بازنمود (représentation) می‌دهد و آن‌گاه در آستانه قرن نوزدهم به ظهور کلامی مستقل از دانایی، یعنی کلامی ناب و چیستان‌وار (énigmatique) به نام «ادبیات» می‌انجامد (Les Mots et les choses, 1966, Paris : Gallimard, 32-103). این کلام جدید از یک سو یادآور کلام قرن شانزدهم است و از سوی دیگر، فارغ از مرزهای زمانی و تاریخی، آثار هولدرلین و مالارمه و آنتونین آرتو را یک‌جا در می‌نوردد (ibid. : 59). باری از منظر آن جهش‌های دوگانه و این کلام خودمرجع (réflexif)، چیستان‌وار و فرازمانی که سده‌های نوزدهم و بیستم را به قرن شانزدهم گره می‌زند، دست‌کم این ظن در ذهن پدید می‌آید که ضدیت قرن‌ها و مکاتب می‌تواند امری کمابیش صوری، ذهنی و قراردادی باشد. مرجع دیگر، که اکنون در چند قدمی غیائی در فرانسه زندگی می‌کند، ژاک رانسییر (J. Rancière) است. در بخش نخست کتابی با عنوان *سخن لال: جستاری در باب تناقض‌های ادبیات* (La Parole muette, Essai sur les contradictions de la littérature, 1998)، رانسییر، کمابیش در امتداد روایت فوکو از تحولات معرفتی-ادبی (épistémopoétique) چهارصد سال اخیر، بر جلوس عنصر بیان (expression) به جای عنصر بازنمود در گذار از قرون هفدهم و هجدهم به قرون نوزدهم و بیستم تأکید می‌ورزد (ibid. : 17-30). او همچنین، با تکیه بر انگاره چندمعنایی «تسهیم امر محسوس» به‌منزله وجه اشتراک سیاست و زیبایی‌شناسی، از حضور نوعی زیبایی‌شناسی در بنیان سیاست سخن می‌گوید (Le Partage du sensible, 2000, Paris : La Fabrique) (éditions : 12-13). این عقیده نه تنها با همه هنجارگذاری‌های سنتی در خصوص تبدیل اثر زیباشناختی به جایگاهی برای بیان عقاید سیاسی متفاوت است، بل حتی، به تعبیر خود رانسییر، با نظریه [پیشرو] والتر بنیامین در خصوص «تبدیل سیاست به موضوعی زیباشناختی [...] در عصر متعلق به توده‌های بزرگ» قطع رابطه می‌کند (ibid. : 13). شاید بر اساس همین دیدگاه است که رانسییر برای روایت تاریخ هنر و ادبیات، از افلاطون تا ارسطو و از ارسطو تا امروز، واژه سیاسی *régime* را بر معادل‌های دیگر آن ترجیح می‌دهد و «رژیم مرامی تصاویر»، «رژیم بازنمودی» و «رژیم زیباشناختی» را از هم متمایز می‌سازد (cf. Le Destin : 26-45 ; cf. ibid. :

۲۱۳-۱۲۳. Paris : La Fabrique éditions, 2003, *des images*). چنان‌که می‌بینیم، این بار محور تضادهای ادبی- هنری از مکاتب و سده‌ها به ادراکات سیاسی- زیباشناختی تغییر می‌کند. بی‌شک این فقط خوانشی محدود از بخشی بسیار کوچک از کارهای فوکو و رانسییر است. هدف آن، نه خرده گرفتن به نخوانده‌ها و نخواندن‌های غیائی، بل هشدار در خصوص بازگشت و تثبیت استانداردهای علمی اوست.

۲۱۳۹۵. احدیان،

۳ همان. اشاره به نام شهلا حائری به معنای تأیید تأثیرپذیری او از غیائی نیست. اما زمانی که آقای قدسی از خانم حائری به مثابه «یکی از شاگردان» غیائی نام می‌برد (همان) یا خود غیائی می‌گوید که مشوق حائری در امور نوشتن و ترجمه کردن بوده است (بهره‌مند، ۱۳۹۵)، دست‌کم باید پرسید که واکنش شهلا حائری به این گفته‌ها چیست. غیائی از میان شاگردانش به مراد فرهادپور هم اشاره می‌کند، اما خوش‌بختانه به یاد دارد که «ایشان فرانسه را رها کردند و به فلسفه پرداختند» (بهره‌مند، ۱۳۹۵). باری در این میان از یک نکته نمی‌توان غفلت کرد: اگر حاصل چهل سال تدریس غیائی در دانشگاه‌های ایران ظهور تنها دو چهره ملی باشد (که این هم در مظان شک است)، آشکار نیست که از این تدریس چه ارزیابی‌ای می‌توان داشت.

۴ همان.

۵ همان.

۶ اکثر همکاران این ویژه‌نامه، بر اساس عهدی که از آغاز با خود بسته بودند، پیوسته کوشیدند ملایم‌ترین نقد ممکن را بر آثار محمدتقی غیائی اعمال کنند. باری از برخی نوشته‌های غیائی می‌توان پی برد که خود او چندان میانه‌ای با این گونه ملایمت‌ها نداشته است. فعلاً به نمونه‌ای از لحن طلب‌کارانه و انحصارگرایی او در کتاب *ساختمان جمله در زبان فرانسه* (مروارید، چاپ سوم، ۱۳۹۰) اشاره می‌کنیم که جای نقد آن، به عللی که گفته شد، در پرونده حاضر خالی ماند. در صفحه ۷ کتاب، مؤلف پس از این ادعا که «حتی در کشور فرانسه هم کتابی با این جامعیت [...] در دسترس دانش‌پژوهان نیست» (!) در پانویس همان صفحه با این عبارات به سارقان «سازه‌های» خویش می‌تازد: «نکته‌ای که ذکر آن ضروری می‌نماید این است که در سال‌های اخیر عده‌ای، به خیال این‌که تألیف دستور کار آسانی است، به گرتنه‌برداری از تألیف‌های نگارنده روی آورده‌اند. اینان به تصور این‌که همه واژه‌ها و سازه‌های فارسی مورد بهره‌برداری نگارنده در دستور زبان فارسی رایج، متداول و معروف است، واژه‌ها و سازه‌هایی را که نگارنده، به سبب آشنایی با زبان فارسی، تجربه دور و دراز و تعمق، ساخته و پرداخته‌ام، بی‌محابا و بدون ذکر مأخذ بر می‌دارند. واژه‌هایی چون قید تقارن، مفعول اسنادی، جمله پیرو، جمله اصلی و ده-ها واژه و سازه دیگر چون جمله مردف یا جمله مرتبط از ساخته‌های نگارنده است و در جای دیگری، جز کتاب‌های من، نیامده است». این حمله از جانب کسی است که خود در نوشته‌ها و

گفته‌هایش همواره از ذکر منبع و مأخذ می‌گریزد و حتی این‌جا نیز از نامیدن کسانی که واژه‌های او را به یغما برده‌اند تن می‌زند.

۷ «من آن‌جا ادبیات فرانسه را از قرون وسطی تا قرن بیستم تدریس می‌کنم، تاریخ و تفسیر ادبیات. به همین دلیل بیشتر سعی کردم روی ادبیات قرن بیستم متمرکز شوم. اما از نویسندگان اخیر هم روی چند نویسنده کار کردم، اما دیدم دنباله‌نویسندگان دیگرند. یا دنباله‌رو بالزاک هستند، یا از استاندال تقلید می‌کنند... در ادبیات متأخر فرانسه دیگر نوآوری و خلاقیتی اتفاق نمی‌افتد. شما دیگر نه پروست را با آن اسنوب‌اش دارید، نه آنا تول فرانس محافظه‌کار را، و نه نویسنده‌ای همچون آراگون می‌بینید. آدم بزرگ دیگر در نمی‌آید. شعر اخیر فرانسه هم به همین ترتیب [...]» (بهره‌مند، ۱۳۹۵). بدبختانه جست‌وجوی ما برای یافتن سندی رسمی از این تدریس تا این لحظه به نتیجه نرسیده است. خود غیائی هم به ما نمی‌گوید که این نوع تحلیل از ادبیات دیروز و امروز فرانسه را در کدام مؤسسه یا مرکز علمی فرانسوی و در کدام مقطع تحصیلی تدریس می‌کند. اما از سخنان او چنین بر می‌آید که شاگردانش فرانسوی‌اند (همان) نه مهاجرانی از ایران یا کشورهای دیگر.

۸ همان. در بررسی تأویل‌های محمدتقی غیائی، چند نمونه از اهانت‌های علنی او به مردم را نشان داده‌ایم.

۹ همان.

۱۰ از همین رو پاسخ مؤلفان محترم *تاریخ ادبیات فرانسه: قرن نوزدهم را عیناً، یعنی بدون کوچک‌ترین تغییری در صورت و محتوای آن، در پایان این ویژه‌نامه می‌آوریم.*

۱۱ به شکل کاملاً طبیعی، نقد فقط زمانی بر نویسنده فرود می‌آید که او خود در نوشته‌اش حضور داشته باشد.